

## صفحاتی از تاریخ معاصر افغانستان

نوشته

سردار محمدرحیم ضیایی

### یادداشت :

این نوشته در سال ۲۰۰۸ م نیز در پورتال محترم افغان جرمن آنلاين به نشر سپرده شده بود که مورد پذیرایی گرم و نیک خوانندگان عزیز قرار گرفت. اینک بعد از اصلاحات مجدد و اضافات ضروری، آنرا دوباره بصورت بخش های جداگانه به نشر می سپارم و کتاب مکمل آن تحت همین عنوان در اواسط ماه جون سال جاری توسط انتشارات بامیان در شهر لیموز فرانسه به زیور طبع آراسته میگردد.

## مقدمه

دوزده سال قبل وقتی می خواستم کتابی در باره زندگی پر ماجرا و آثار گرانبهای سردار محمد رحیم ضیایی متخلص به "شیون کابلی" تألیف نمایم، سفری به ماسکو و تفلیس پایتخت گرجستان نمودم تا از یکطرف به زیارت مزار این بزرگمرد افغان که در دامن "داوود کوه" شهر تفلیس مدفون است، برسم و اکلیل گلی نثارش کنم و از جانبی هم اسناد و مدارکی برای تألیف این اثر جمع آوری نمایم.

همان بود که با همسر دومش "شوره خانم" از اهل گرجستان، دخترش "هما ضیایی" و پسرش "امین بری ضیایی" در ماسکو و با دختر دیگرش "بی بی منانه" در تفلیس مرکز گرجستان ملاقات کردم و برای ساعات متوالی قصه های از دست اول در باره زندگی پربار، ولی محنت زای او از زبان نزدیکترین کسانی شنیدم و یادداشت ها برداشتم. زمانیکه در تفلیس بودم "منانه خانم" در ضمن صحبت از حضور فرهنگی پدرش در دیپارتمنت شرق شناسی پوهنتون تفلیس حرف زد که پدرش بعد از استاد بودن در پوهنتون ماسکو، مدتی در تفلیس ادبیات دری و تاریخ افغانستان را تدریس میکرد. این سخن مرا واداشت تا سری به کتابخانه این دیپارتمنت بزنم و اگر اثری از وی به چشم بخورد آنرا بخوانم و در صورت امکان فوتوکاپی و یادداشتی از آن بردارم.

چون خانم منانه هم مدتی در آنجا تدریس می نمود و با کارکنان آن آشنایی کامل داشت، آدرس آنجا را از وی پرسیدم که با خوشحالی تمام گفت که مدیر کتابخانه این پوهنتون را شخصاً می شناسم و اضافه کرد که این خانم که مسئولیت کتابخانه را بر دوش دارد، شخصاً با پدر مرحومم شناخت دارد و با تبسمی افزود: "در زمانیکه پدرم در آنجا تدریس میکرد از دوستان نزدیک او بود". تلفون را برداشت و به آن خانم زنگ زد و آرزوی مرا به او بازگو نمود که آنرا وعده ای با موصوف برقرار شد و فردای آنروز من رهسپار کتابخانه بزرگ پوهنتون تفلیس شدم. وقتی به دفتر سکرتریت او رسیدم و خود را معرفی کردم فوراً سکرتر از جا برخاست و گفت مدیر منتظر شماست و مرا به اتاق مدیر کتابخانه رهنمایی کرد.

این خانم که فکر میکنم نزدیک شست و پنج یا هفتاد سال عمر داشت با چشمان جذاب و سیمای مهربانش و با دری زبیبی که حرف میزد از من پذیرایی نمود و گفت بسیار خوشختم که با تشریف آوری شما بعد از سالها از "رحیم" می شنوم و از "رحیم" گپ می زنم.

بعد از صحبت های دلپذیر که با نوشیدن چایی با عطر چنبیلی همراه بود بر خواستیم و به دیدن کتابخانه آغاز کردیم که بعد از گردش و دیدار از تالارها و کنج و کنار مختلف کتابخانه به اطاقی رسیدیم که همه دیوارهایش با کتب و آثار نویسندگان افغان، ایرانی، تاجیکی و گرجستانی، کردی، ترکی و غیره مزین شده بود. در همانجا بود که من به رساله ای بنام "برگهای از تاریخ معاصر افغانستان" برخوردم و به اجازه آن خانم آنرا برداشتم و با شوق و هیجان ورق زدم ولی چون همه به زبان روسی بود کلمه ای هم از آن درک نکردم.

خانم یاد شده تشویبش و نا آرامی مرا احساس و با مهربانی بمن گفت: من یک نقل دری آنرا دارم و به شما تقدیم میکنم، ولی همین دقیقه آنرا از من نخواهید چه باید افکار خود را جمع و جور و آنرا پیدا نمایم و افزود: همچنان او افزود ان شاء الله آنرا تا فردا به شما در خانه منانه خانم می رسانم شما مطمئن باشید.

از او پرسیدم: این رساله را از لسان روسی به زبان دری که ترجمه نموده است؟ بجواب گفت: یک محصل افغان در روسیه آقای (غیرت ۱) آنرا ترجمه نموده است. من چون در فکر تجدید چاپ این اثر سردار ضیایی بودم از خانم

خواهش کردم تا یک فوتوکاپی از متن روسی آنرا هم بمن لطف نماید که نامبرده این خواهش را نیز با لطف زیاد پذیرفت و سکرتر خود را هدایت داد تا آنرا برای فردا آماده سازد.

وی کتاب دگری را بمن نشان داد و گفت: " این کتاب که (زندگی بدون فرداها) نام دارد به قلم یک نویسنده شناخته شده روسی بنام (لف رازگون) (Lev Razgou) نوشته و تألیف شده است که گوشه هایی از خاطرات خویش را در زندان سایبریا و کمپ های کار اجباری زمان ستالین حکایت میکند و در آن داستانی دارد بنام (شهزاده) که راجع به شناسایی اش با یک شهزاده افغان در زندان است.

آیا شما حدس زده می‌توانید این شهزاده کی خواهد بود؟ من بدون تأمل کفتم معلومدار سردار رحیم جان خود ما !! چون این کتاب را من قبلاً در فرانسه به زبان فرانسوی دیده و خوانده بودم که درج آنرا در کتاب زندگی نامه شیون کابلی هم پیش بینی کرده بودم.

برمیگردیم به این رساله که من متون دری و روسی این اثر را با خود با پاریس آوردم و ترجمه مجدد کردم که آنرا امروز بحضور تو خواننده عزیز تقدیم میدارم.

من رساله (صفحاتی از تاریخ معاصر افغانستان) را در زمان تألیف کتاب زندگی سردار محمد رحیم ضیایی (شیون کابلی) نظر به دلایل زیادی درج آن کتاب نساختم و گذاشته بودم که چند سال بعد در جلد دوم آن کتاب با اشعار انتقادی و انقلابی و هجویاتش به چاپ برسانم. ولی چون کتاب اولی با وجودیکه از طرف حلقهات فرهنگی و ادبی کشور استقبال شایان شد، بنا بر عادت ناپسندیده ما افغانها که کتاب خوان و کتاب خر (خریدار کتاب) نیستیم بیشتر از نصف آن در مغازه های اروپا و امریکا و نیز در نزد خودم پوسید و بالاخره من نتوانستم جلد دوم آنرا روی کار بگیرم ولی خواستم پیش از آنکه از این دنیا بروم اقلاً رساله (صفحاتی از تاریخ معاصر افغانستان) نوشته سردار محمد رحیم ضیایی (شیون کابلی) را در چندین بخش توسط پورتال محترم افغان جرمن آنلاین به دسترس علاقه مندان برسانم و اینک خوشوقتم که زندگی فرصت داد که به این آرزویم که نشر این رساله بود هم موفق گردیدم.

قبل از آنکه به پیشکش اصل متن (برگهایی از تاریخ معاصر افغانستان) شروع کنم آرزو دارم نویسنده آنرا مختصراً به خواننده های محترم معرفی نمایم:

سردار محمد رحیم ضیایی پسر سردار محمد عمر خان سردار صنایع (۲) و نواسه امیر عبدالرحمن خان (۳) پادشاه افغانستان (۱۸۸۷-۱۹۰۱) است که او در سال ۱۸۸۸م در شهر کابل به دنیا آمد و تحصیلات ابتدائی را در مکتب حبیبیه به اتمام رسانیده و بعداً شامل مکتب حکام کابل و از آنجا فارغ گردید. تعلیمات زبان و ادبیات، عربی و علوم متداول را نزد استادان هندی و ترکی آموخت. او بر علاوه زبان های رسمی افغانستان یعنی پشتو و دری، به زبان های هندی، ترکی، عربی، انگلیسی و روسی نیز مکالمه می کرد. سردار محمد رحیم از بسیار جوانی به مطالعه آثار بزرگان و به شعر و شاعری علاقه داشت و در حلقه ادیبان وقتش شامل بود و مخصوصاً با خلیل الله خلیلی جوان که همسن و سالش بود و دانش و احاطه او در شعر و ادب دری زبانزد همه محافل ادبی کابل بود؛ دوستی و نزدیکی خاص داشت او در شعر و ادب زیاده از فیض کلام قاری عبدالله خان (ملک الشعرا آنوقت) بهره می بُرد. سردار محمد رحیم ضیایی در جوانی با مردان هنرمند و روشن ضمیر هم عصر خود معاشرت داشت. از آن جمله به استاد محمود طرزی نویسنده توانا و دانشمند مشهور آنوقت علاقه بسیار عمیقانه و روابط شفیقانه داشت که او را در برخی از آثار خود؛ بنیانگذار، پدر مطبوعات کشور و بانی وزارت امور خارجه افغانستان به شکل عصری آن می دانست، و از وی بحیث بنیانگزار "سراج الاخبار" اولین جریده سیاسی و اجتماعی کشور به نیکی یاد میکرد. در مورد این بزرگمرد و این شخصیت ممتاز زمانش گفتنی آنقدر زیاد است که از حوصله این نوشته بیرون می نماید ولی به آنها تکیه شناخت بهتری از او علاقه داشته باشند؛ مطالعه کتاب زندگینامه (سردار محمد رحیم ضیایی "شیون کابلی") (۳) را توصیه میکنم. صرف این مطلب را باید یاد آور شد که سردار محمد رحیم ضیایی در اولین حلقه بزرگ مشروطه خواهان شامل بود که به سرکردگی شهزاده امان الله خان "عین الدوله" بر ضد امیر حبیب الله خان سراج المله فعالیت می نمودند.

وقتی شهزاده امان الله خان بعد از قتل پدرش بر تخت سلطنت افغانستان تکیه زد، سردار محمد رحیم ضیایی که از شیفتگان او بود؛ تجدد خواهی و نوآوری های او را به دیده قدر می نگریست و او را به حیث پیشوا و رهبر خود می دانست. سردار محمد رحیم ضیایی سخت طرفدار نهضت و تجدد زن در جامعه افغانستان بود و در این راه با اعلیحضرت امان الله خان هم‌رزم و همگام بود و در ایجاد نهضت زن در افغانستان آنزمان نقش براننده داشت. در زمان سلطنت اعلیحضرت امان الله خان، بین سالهای ۱۹۲۶ و ۱۹۲۹م حاکم ولسوالی امام صاحب (۴) بود. وقتی دولت امانی توسط حبیب الله کلکانی منقرض شد و امان الله خان از راه قندهار و چمن؛ افغانستان را ترک و به ایتالیا مهاجر گردید.

سردار محمد رحیم ضیایی هم کابل را ترک و عازم تاشکند شد که در قبضه اتحاد شوروی وقت افتاد. در آنجا به حرکت غلام نبی خان نایب سالار چرخ پیوست که برای نجات افغانستان از رژیم سقوی تشکل یافته بود.

توضیحات بیشتر را در این زمینه در نوشته خودش (برگهای از تاریخ معاصر وطن ما) که از روسی به دری ترجمه شده است مطالعه فرمائید.

## توضیحات

- (۱) غلام سخی غیرت مترجم اولی این متن از روسی به دری بوده است. در ترجمه و ادیت فعلی که از طرف اینجانب صورت گرفته است کوشش شده که از استعمال اصطلاحات فارسی ایرانی جلوگیری و هر چه بیشتر از کلمات سچه دری که مادر زبان فارسی میباشد و عرب ها انرا بنا بر نداشتن حرف (پ) به (ف) تبدیل نموده و اشمش را فارسی گذاشته اند؛ استفاده نموده ام.
  - (۲) در زمان سلطنت امیر عبدالرحمن خان در راس دستگاه های مختلف دولتی وزراء موجود نبود و سردار صنایع حیثیت وزیر صنایع امروز را داشت.
  - (۳) امیر عبدالرحمن خان فقید یکی از پادشاهان مقتدر افغانستان بود که بین سالهای ۱۲۵۹ و ۱۲۸۰ ش مطابق (۱۸۸۰ و ۱۹۰۱ م) در تأمین وحدت ملی و سیاسی افغانستان نقش بزرگی داشته است که میتوان او را بنیانگذار افغانستان امروزی بشمار آورد.
  - (۴) کتاب زندگینامه سردار محمد رحیم ضیایی "شیون کابلی" تألیف ولی احمد نوری چاپ سال ۲۰۰۳ م، انجمن فرهنگ افغانستان توسط انتشارات بامیان - شهر لیموژ فرانسه.
  - (۵) ولسوالی امام صاحب یا حضرت امام در ولایت قندز موقعیت دارد افغانستان واقع است. افتاد. در آنجا به حرکت غلام نبی خان نایب سالار چرخي پیوست که برای نجات افغانستان از رژیم سقوي تشکل یافته بود.
- توضیحات بیشتر را در این زمینه در نوشته خودش (صفحاتی از تاریخ معاصر افغانستان) که از روسی به دری ترجمه شده است و اکنون بدست شماست مطالعه فرمائید.

بگذار این نمونه، سزاوار ستایش و الهام بخش خامه بدستان کشور ما گردد  
تا رویدادهای جانگاز دوران خود را بنویسند و به نسل های آینده یادگار بگذارند.

## بخش اول

### امیر عبدالرحمن خان

امیر عبدالرحمن خان که ده سال در تاشکند، سمرقند و بخارا در مهاجرت بسر می برد از تاشکند به عزم تصرف تاج و تخت عازم افغانستان گردید. هنگامیکه عبدالرحمن خان قدرت را بدست گرفت ناگزیر گردید در برابر فئودال های که از حکمرانان گذشته و موجوده اطاعت نمیکردند، مبارزه بی امان را براه اندازد. در مناطقی که حکمرانان فئودالی تسلط داشتند وحشت خودسری و رویه بربریت حکمفرما بود. بگونه مثال یکی از فئودال های محلی به حدی ظالم بود که دستور می داد، سر شخصی را در حضورش از تن جدا نموده و در آتش بریان کنند.



افزون بر آن بسیاری از فئودال ها از انگلیس ها رشوت می گرفتند و علیه ایجاد یک حکومت قوی مرکزی در افغانستان مقاومت می کردند. عبدالرحمن خان که تازه به وطن برگشته بود در کوهدامن از سوی سرفروماندان انگلیسی استقبال گردید و با وی معاهده ای را در باره رعایت منافع متقابل در حدود امکان امضاء کرد.

تعداد صفحات: ۳ از ۵

افغان جرمن آنلاین شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید

[maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

ملاقات دوم عبدالرحمن خان با نمایندگان انگلیس که از تصرف قدرت توسط او و امکان ضعف موقف شان در افغانستان سخت در تشویش بودند، در کابل در باغ شهر آرا<sup>۱</sup> در آستانه عزیمت سرقوماندان انگلیس از افغانستان صورت گرفت. هنگام این ملاقات انگلیس ها به کنایه گفتند که امیر از برکت موقف آنها به تخت سلطنت رسیده است و به خصوص از امیر خواهش

کردند که به (دوستان) انگلیس در افغانستان مساعدت نمایند. امیر می دانست که اگر تمام این دوستان جاسوس نباشند اکثریت آنها یا اجنت یا دست پرورده انگلیس اند.

عبدالرحمن خان که مرد زیرک بود اظهار داشت که چون مدت درازی از افغانستان دور بوده است؛ مبدا نسبت به (دوستان) جفائی برود، لذا بهتر است که انگلیسها فهرست آنها را به وی بسپارند. به این ترتیب امیر لیست (دوستان) انگلیس را بدست آورد. در سالهای نخست سلطنت خود تقریباً تمام آنها را از بین برد.

نخستین قوماندان پولیس حکومت عبدالرحمن خان "نائب میر سلطان" بود که از مقاصد امیر آگاهی داشت و اوامر امیر را در سرکوبی فئودال های مخالف و عمال انگلیس فعل بالفعل اجرا می کرد. به امیر اطلاع دادند که گویا "نائب میر سلطان" مقاصد امیر را افشاء کرده و به انگلیس ها خبر داده است و روایت می کنند که این اطلاعات را در مورد نائب میر سلطان، معاون او، میرزا محمد حسین خان<sup>۲</sup> به امیر رسانیده بود تا مقام او را اشغال نماید. پس از استتطافی که شخصاً توسط امیر انجام یافت "نائب میر سلطان" اعدام شد. باید گفت که امیر تا آخرین روزهای حکومت خود می خواست به توده های وسیع مردم اتکاء نماید و همین طور هم بود. به بهانه های مختلف سعی می کرد تا با مردم عادی ارتباط برقرار کند و از همین طریق می توانست از وقایع و معلوماتیکه از دیوار های قصر شاهی عبور نمی کرد، آگاهی یابد. از دواج ها بین اقوام مختلف را رائج ساخت.

امیر روزهای جمعه کافه مردم را در برگزاری قیج جنگی ها، مرغ جنگی ها<sup>۳</sup> و بونده جنگی می پذیرفت و هر یک از حاضران می توانست آزادانه نزد امیر رفته و عریضه یا شکایتی تقدیم کند و یا با امیر به گفت و گو بنشیند. نظر امیر عبدالرحمن خان در مورد امیر شیرعلی خان<sup>۴</sup> سزاوار یاد آور است. به روایت بی بی حلیمه<sup>۵</sup>، عبدالرحمن خان از امیر شیرعلی خان بسیار به قدردانی یاد می کرد و پدرکلان خود محمد اعظم خان<sup>۶</sup> را، که پدر عبدالرحمن خان را علیه امیر شیرعلی خان تحریک می نمود، مورد سرزنش قرار می داد. به عقیده امیر عبدالرحمن خان، محمد اعظم خان آدم بی عقل و بی اراده بود. عبدالرحمن خان می گفت: "اگر پدرکلان من و برخی از اشخاص دیگر مناسبات پدرم و شیرعلی خان را تیره نمی ساختند شیرعلی خان به حیث امیر افغانستان باقی می ماند و خودم سمت قوماندان نظامی را احراز می کردم. در آنصورت می توانستیم خدمات واقعاً بزرگی را برای وطن خود انجام دهیم.

سالهای امارت امیر عبدالرحمن خان سالهای نا آرام و طوفانی بود. در این مدت عساکر امیر تقریباً هجده بار در سربری های گوناگونی که علل مختلف داشتند شرکت ورزیدند. در سال ۱۸۸۵م میان افغانها و روس ها در منطقه "پنجده" (وادی پنجده) تصادم مسلحانه و مشهور به وقوع پیوست. این جنگ بدون مداخله انگلیسها تدارک نیافته بود. زیرا انگلیس ها از پیشرفت عساکر روسیه در آسیای میانه و اشغال آن احساس نگرانی نموده و به امیر عبدالرحمن خان پیشنهاد نمودند تا منطقه میان "مرغاب" و "هروپرو" را دروادی پنجده که بهیچ کشوری تعلق ندارد، تصرف نماید. امیر قوایی را به سرکردگی جنرال غوث الدین خان<sup>۷</sup> اعزام کرد. این قوا منطقه را بدون کدام مقاومت به تصرف در آورد. اما روسها در این مورد احتجاج نمودند و ادعا کردند که این سرزمین مربوط ولایت "مرو" است و برای اثبات ادعای خود نقشه ای را ارائه داشتند. انگلیس ها برای اینکه تحریک خود را مخفی نگه داشته و سوء ظن روس ها را مرفوع سازند، پیشنهاد کردند تا برای رسیدگی این منازعه بین افغانستان و روسیه تزاری یک هیأت داورانه تشکیل گردد. این پیشنهاد از جانب روس ها

<sup>۱</sup> باغ "شهر آرا" یکی از دو باغ مشهور و زیبای کابل بود که در زمان سلطنت تیموری ها در کشور ما احداث شده بود.

<sup>۲</sup> میرزا محمد حسین خان همان محمد حسین خان مستوفی الممالک، پدر استاد خلیل الله خلیلی افغان بوده است.

<sup>۳</sup> مرغ های کلنگی را که مردم مرغ باز کابل جنگ می انداختند مترجم خروس ترجمه نموده است که مراد همان مرغ های کلنگی می باشد.

<sup>۴</sup> شیرعلی خان یکی از پادشاهان افغانستان است که دو مرتبه بر کشور سلطنت نموده است. بار اول بین سالهای ۱۸۶۲ و ۱۸۶۸ و بار دوم بین سالهای ۱۸۶۸ و ۱۸۷۹م. در عهد همین پادشاه است که اولین جریده بنام "شمس النهار" بنیان گذاری و نشر شده است و باز هم در عهد همین شاه است که افغانستان برای اولین بار صاحب تکت پوستی شده است.

<sup>۵</sup> بی بی حلیمه مشهور به "ببو جان جغه دار" همسر سومین امیر عبدالرحمن خان پادشاه افغانستان است.

<sup>۶</sup> امیر محمد اعظم خان بین سالهای ۱۸۶۷ و ۱۸۷۰ برای سه سال پادشاه افغانستان بود.

<sup>۷</sup> جنرال غوث الدین خان پدر کلان جناب سعدالله غوثی رئیس تشریفات وزارت امور خارجه در عهد سلطنت علیحضرت محمد ظاهر شاه میباشد.

پذیرفته شد. در ترکیب اعضای این هیأت از طرف انگلیس ها "سر پیتر لاسدین" و از طرف روس ها "علی خانوف" والی مرو شامل بودند. اضافه بر آن در کار این هیأت سیاستمدار ماهر "جنرال کماروف" قوماندان قوای نظامی روسیه در آسیای میانه نیز شرکت نمود.

پس از آنکه انگلیس ها موقف "علی خانوف" را با مقام "لاسدین" موافق ندانست، جنرال "زیلونی" به حیث رئیس هیأت نمایندگی روسیه تعیین شد. اما حکومت روسیه به بهانه های مختلف از عزیمت او به محل جلوگیری می کرد. عساکر روس در عین زمان بدون آنکه منتظر فیصله هیأت داور میمانند، به پیشروی پرداخته منطقه پنجاه را اشغال کردند. روس ها به گمان آنکه عبدالرحمن خان به سوی انگلیس ها متمایل است از اشغال خودسرانه و ناگهانی این سرزمین توسط افغان ها ناراضی بودند.

روابط عبدالرحمن خان با انگلیس ها در این زمان خیلی سردرگم بود. هنگامیکه امیر به راولپنڈی بود، هراس داشت که مبدا انگلیس ها از بازگشت وی به افغانستان جلوگیری کنند. زیرا در این موقع روابط وی با انگلیس ها در ارتباط با قیام قبایل سرحدی کاملاً به تیرگی گرائیده بود.

انگلیس ها تصور می کردند که عبدالرحمن خان در مقابل آنها از خدعه کار می گیرد و تشویش شان نیز بجا بود. عبدالرحمن خان پس از آنکه موافقتنامه مشهور را با جنرال "دیورند" عقد نمود، طوری سازمان داد که گویا "ملا نجم الدین آخوند زاده" (ملای هده) شخص خیلی متنفع قبایل پشتون و دشمن معروف انگلیس از نزد عبدالرحمن خان از هده<sup>۸</sup> جلال آباد فرار کرده و میان قبایل پشتون سرحدی پناهنده شده است.

فرار ملا نجم الدین آخوند زاده که قیام قبایل پشتون را علیه انگلیس ها به راه انداخته و به نوار سرحدی نزد انگلیس ها پناه برده بود و در عین زمان از امیر عبدالرحمن خان کمک مالی و پولی دریافت می داشت، از آغاز تا انجام یک صحنه سازی بود. افزون بر آن انگلیس ها خبر شدند که از بین بردن دوستان انگلیس ها در افغانستان کار خود امیر بوده است. امیر عبدالرحمن خان برای اینکه درباره "تنظیم روابط میان افغانستان و انگلستان" مذاکراتی انجام دهد، به راولپنڈی دعوت شده بود. عبدالرحمن خان از بیم آنکه انگلیس ها او را در راولپنڈی نگاه خواهند داشت به نزدیکان خود دستور داد که روابط خود را با روسیه تیره بسازند. برای اینکه انگلیس ها ناگزیر گردند از بازگشت او به افغانستان ممانعت نکنند. این واقعه نیز یکی از عوامل حوادث پنجاه را تشکیل می داد.

قوت های نظامی افغانستان در این منطقه متشکل بود از یک قطعه کوچک پیاده، ۱۴۰ توپچی، چهار پایه توپ برنجی چهار پایه سلاح ثقیل کوهی. نظر به برخی روایات نیروهای افغانستان در حدود دو هزار عسکر بودند که در "آق تپه" (۱۳) موضع گرفته و از کمیت و تسهیلات به مراتب از نیروهای روسی در "قزل تپه" کمتر بودند. تعداد افراد نظامی انگلیس در این منطقه به سرکردگی جنرال "ریجوی" که با اسلحه خیلی مدرن همان زمان مجهز بودند، به ۱۶۰۰ نفر بالغ می گردید.

۲۹ مارچ سال ۱۸۸۵م روس ها به قوای افغانی اولتیماتوم دادند که پنجاه را تخلیه کنند. ولی افغانها به امید دریافت کمک از جانب انگلیس ها اولتیماتوم روس ها را رد کردند و روز مابعد آن یعنی ۳۰ مارچ جنگ آغاز یافت و قراریکه قبلاً معلوم بود، روس ها با تلفات ناچیز در این جنگ برنده شدند. تلفات جانب افغانی خیلی زیاد بود. جنرال غوث الدین خان با چهار صد صاحب منصب و عساکر دیگر، و نظر به روایتی با یک هزار نفر کشته شدند.

قوای متباقی افغان به طرف هرات عقب نشینی کرد. چیزیکه باید گفته شود اینست که انگلیس ها از کمک بشری و اسلحه به افغان ها امتناع ورزیدند و خود نیز به سوی هرات عقب نشینی کردند.

ادامه دارد

<sup>8</sup> هده در جنوب شرق شهر زیبای جلال آباد واقع است و یکی از معروفترین معبد هاتی بودایی قبل از میلاد است که دارای مجسمه ها و آثار منحصر به فرد بودایی در آن حفاظت می شد ولی در زمان رسیدن مجاهدین به جلال آباد این معبد با تمام ثروت تاریخی و هنری اش از طرف دار و دسته برهان الدین ربانی به تاراج رفت و آثار آن در مارکیت های لندن، پاریس و نیویارک به فروش رسید.